



توران شهریاری در کنار مصدق

بیاد شادروان دکتر غلامحسین صدیقی

توران شهریاری (بهرامی)

که ازاد مردی خردمند بود
درخشید در گردش روزگار
از این کار خشنود و دلشاد بود
که شد اوستاد بسی اوستاد
به شاگردیش میکنند افتخار
فروزان چراغی در این راه بود
روان و دلی پاک و آگاه داشت
گزید آن گرانبایه استاد را
و را شد فزون شهرت و ارج و نام
بجز خدمت مام میهن نکرد
وزیری خردمند و آگاه بود
که ایران به گیتی شود سرفراز
گران کارها را به جان کرد او
که بس خوی آزادگی شد تباه
صدیقی شد از آرمانش به دور
بدلخواه بیگانه شد پایمال
چو یاران دیگر به زندان فتاد
چو بگذشته ها باز استاد شد
دگر از جهان سیاست برید

به دکتر صدیقی سلام و درود
خردمند مردی سیاستمدار
بعمرش بسی سال استاد بود
تو گویی معلم ز مادر بزراد
از اویند بس بخردان یادگار
که فرزانه استادی آگاه بود
به یونسکو آن دیده ور راه داشت
پی کار فرهنگیش دهخدا
براه درستی چو بنهاد گام
وطنخواه بود آن دل آگاه مرد
همه عمر رهپوی این راه بود
به دل داشت آن بخرد کار ساز
بسی کارهای گران کرد او
پس از بیست و هشت امرداد ماه
بدوران خودکامگی ها و زور
نهالی که می رفت سوی کمال
صدیقی خردمند و دانای راد
پس از چند گاهی که آزاد شد
از ایام آشفتهگی چون بدید

ز جان و دل آن عاشق پاکباز	به تعلیم و تدریس پرداخت باز
پی درس و تحقیق آن استاد	اساسی نو و تازه بنیان نهاد
که این بود دمساز با جان او	در این ره نشد سست پیمان او
سرانجام استاد ممتاز شد	ز استادی خود سرافراز شد
نهاد او کتاب و سخن یادگار	که به باشد از گوهر شاهوار
به ماه گل افشان اردیبهشت	روانش روان شد به سوی بهشت
بیامرزش داور دادگر	که روشن روان بود و نیکو گهر

این شعر به مناسبت سالگرد درگذشت شادروان دکتر غلام حسین صدیقی که در اردیبهشت 1370 چشم از جهان فروبست سروده

دکتر غلامحسین صدیقی

غلامحسین صدیقی در آذر ۱۲۸۴ در محله سرچشمه تهران به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات متوسطه به فرانسه اعزام شد و در سال ۱۳۱۴ در رشته فلسفه ۵ دانشنامه عالی (در رشته‌های روان شناسی، روان شناسی کودک، آموزش و پرورش، اخلاق و جامعه شناسی و تاریخ ادیان) اخذ نمود و در سال ۱۳۱۶ به اخذ درجه دکترا از دانشگاه پاریس توفیق یافت و در سال ۱۳۱۷ به ایران بازگشت. پس از بازگشت با سمت دانشیاری به تدریس در دانشگاه تهران پرداخت و در فروردین ۱۳۲۲ به رتبه استادی رسید و در مناصبی چون عضویت در هیات نمایندگی ایران در کنفرانس تاسیس سازمان‌های تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد و ... قرار گرفت. مهمترین خدمت علمی و فرهنگی دکتر صدیقی تاسیس موسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۷ بود که در سال ۱۳۵۱ به دانشکده علوم اجتماعی تبدیل شد و استاد در سال ۱۳۵۲ به درجه بازنشستگی نائل آمد. همچنین دکتر صدیقی بنیانگذار و پدر علم جامعه شناسی ایران و از مفاخر ارزنده علمی کشور به حساب می‌آید.

با روی کار آمدن دولت ملی دکتر مصدق، دکتر صدیقی به سمت وزارت پست و تلگراف و تلفن رسید و سپس به وزارت کشور منصوب شد. او به حدی فردی دانشمند و وارسته بود که حتی شاه هم در سفری که به همراه او به جنوب داشت تحت تاثیر شدید قرار گرفته و سخت مجذوب او شده بود و به همکاریانش گفته بود در این سفر من نفهمیدم کی رفتم و کی برگشتم!

دکتر صدیقی از شیفتگان مصدق بود و علیرغم تمام افتخارات علمی خود، برترین افتخار زندگی خود را همکاری با دکتر مصدق دانسته و در ۲۸ مرداد و پس از آن هم همراه دکتر مصدق بود و در دادگاه هم با کمال شجاعت از عقاید خود و دکتر مصدق حمایت کرده و اعلام کرد که نه از کسی بیم، نه به کسی امید و نه طمعی به کسی ندارد و از روی صداقت سخن می‌گوید. دکتر صدیقی در خرداد ۱۳۳۲ از زندان آزاد شد و از سال ۱۳۳۸ جلساتی در منزل او تشکیل شد تا به مرور منجر به تشکیل جبهه ملی دوم شد و آنها مدتی هم در دربار تحصن کردند و با برگزاری میتینگ بزرگ صد هزار نفری در میدان جلالیه که با سخنرانی پر شور دکتر صدیقی توأم بود آنها به نحو مناسبی ابراز وجود کردند. پس از آن متعاقب برگزاری مراسم ۳۰ تیر دکتر صدیقی به زندان افتاد و در نخستین کنگره جبهه ملی در دی ۱۳۴۱ باز هم به زندان افتاد و پس از آزادی از زندان در شهریور ۱۳۴۲ تا انقلاب فعالیت چندانی نداشت. سال ۱۳۵۷ هنگامیکه اوضاع کشور به مراحل بحرانی رسیده بود شاه عاجزانه دکتر صدیقی را به حضور طلبید و از او درخواست کرد تا با به دست گرفتن قدرت اوضاع کشور را آرام کند. در آن جلسه صدیقی به شاه اعلام کرد که در اثر الطاف او در گذشته یا در زندان و یا در حصار اطراف او توسط ساواک در خانه و دانشگاه بوده که نتیجه آن امروز حاصل شاه شده است. و شاه به او گفت که مگر ما به شما و مصدق اختیارات ندادیم اما مصدق به فکر و خیال هانی افتاد... که دکتر صدیقی با شنیدن نام مصدق بدنش به لرزه افتاد و مصدق را مردی بزرگ و وارسته عنوان کرد که هرگز خواب و خیالی برای شاه ندیده بوده و به شاه گفت شما در عوض زاهدی‌ها و هویداها را ترجیح داده و ایران را از هرچه مرد آزاده و وطن پرست بود خالی کردید و... در آن هنگام دکتر صدیقی به شدت عصبانی شده بود و شاه که این موضوع را درک کرده بود با اذعان به آنکه گذشته پر از خطا بوده و این شرایط نتیجه آن است

از دکتر صدیقی خواست برای آینده فکری بکند... در نهایت دکتر صدیقی پس از چند روز پیشنهاد نمود که شاه ضمن باقی ماندن در کشور اختیارات خود را به شورای سلطنت واگذار کند و دارایی های ملت را بازگردانده و مجرمان را مجازات کند که چون این شرایط مورد قبول شاه واقع نشد دکتر صدیقی انصراف خود را از تشکیل دولت اعلام کرد و شاه آخرین بختی را که ممکن بود منجر به بهبود اوضاع شود از دست داد. پس از انقلاب هم استاد علیرغم دعوت مهندس بازرگان هیچ سمتی نپذیرفت و به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی درآمد ولی در سال ۱۳۵۸ از جبهه ملی و هر فعالیت سیاسی کناره گیری کرد و در ۹ اردیبهشت ۱۳۷۱ در تهران درگذشت.

شادروان شهید پروانه فروهر که سالها ارادت خاصی به دکتر صدیقی داشت در مراسم چهلم او این شعر را سروده بود:
فانوس راه شو ای شب شکن خردمند پر من من نیستن برای تو باور نمی کنم...
منابع : سرنوشت یاران دکتر مصدق / تالیف عبدالرضا هوشنگ مهدوی / نشر علم و...

hamosaieb@yahoo.com

به کوشش : حمید رضا مسیبیان